

قرار می‌گیرد؟ به دیگر عبارت، حدیث چه کارکردی را ایفا می‌کند؟ بحثی را که حجت الاسلام والمسلمین کاظم رحمان ستایش طی نشست‌های به همت مؤسسه فرهنگی فهیم چندی پیش ارائه کرده است، عهده‌دار پاسخ به بخشی از این پرسش است؛ این که حدیث، چه کارکرد و کاربردی در علوم مختلف دارد. متن حاضر، حاصل آن نشست است.

#### مقدمه

##### مقدمه اول:

حدیث یکی از منابع مادر است و بسیاری از دانش‌ها و علوم از حدیث سرچشمه می‌گیرند، از آن استفاده می‌کنند و با آن سروکار دارند. به تعبیری باید بگوییم حدیث یک سرمایه است که این سرمایه در اختیار قرار می‌گیرد تا عالمان و فرهیختگان آن را به کالا تبدیل کنند و آن کالا به شکلی در اختیار مصرف‌کنندگان قرار بگیرد. این سرمایه عظیم و منبع اصیل وقتی می‌خواهد به کالایی تبدیل شود که می‌تواند کاربرد داشته باشد و مورد استفاده قرار بگیرد، برای خود اصول و ضوابطی دارد که باید مورد توجه قرار گیرند. گاهی از این نکته، این چنین تعبیر می‌کنند که آیا حدیث در حوزه فلان علم یا فلان موضوع حجیت دارد یا ندارد؟ گاه تعبیراتی از این دست وجود دارد که آیا حدیث در حوزه کلام حجیت دارد یا ندارد؟ آیا حدیث در حوزه تفسیر حجیت دارد یا ندارد؟ آیا حدیث در حوزه فقه حجیت دارد یا ندارد؟ موضوع بحث بنده این است که حوزه‌های کارکرد حدیث و ضابطه کلی کارکرد حدیث چیست؟ آیا این سخن درست است که ما این‌گونه مسئله را مطرح کنیم که حدیث در کجا حجیت دارد و در کجا حجیت ندارد و احياناً گاه اقوال مختلفی را در این جهت تنظیم کنیم و به اشخاص نسبت دهیم یا نه؟ برای اینکه به نکته‌ای که اساس حرف بنده را تشکیل می‌دهد، برسیم، باید چند مقدمه عرض کنم. اولین مقدمه این است که در تعبیری که به صورت متعارف در رابطه با این موضوع بکار گرفته می‌شود، تعبیر حجیت بکار گرفته می‌شود که آیا حدیث در حوزه اعتقادات و غیره حجت است یا نه؟ حجیت به چه معنا است؟ بخشی از حجیت در علم اصول مورد توجه قرار گرفته و تعریف شده است و بخشی از مباحث مربوط به حجیت، در علم کلام مطرح شده است. معنای حجیت در موضوع بحث ما چیست؟ حجیت در لغت به معنای آن چیزی است که در مقام مخاصمه و محاسبه، مورد توجه

و دسترسی قرار می‌گیرد، به عنوان چیزی که طرف مقابل را ساکت یا قانع می‌کند. در اصول، حجیت را به آنچه که بتواند متعلق خود را ثابت کند، معنا کردند و لازمه اثبات متعلق را دو خصوصیت ذکر کردند: منجزیت و معزیت. یک حجیت هم در علم کلام است که در آن از حجیت منابع اصلی بحث می‌شود. اینجا منظور از حجیت، حجیت اصولی نیست، بلکه منظور منبعیت است؛ یعنی قرآن منبعی برای شریعت محسوب می‌شود؟ آیا سنت منبعی برای شریعت محسوب می‌شود؟ آیا عقل منبعی برای شریعت محسوب می‌شود؟ معنای متعارف حجیت، این‌ها است، البته حجیت در منطق، بحث‌های مفصلی دارد که الآن طرف شهبه نیست. پس معنای حجیتی که معمول است، یک معنای اصولی است؛ یعنی آنچه که بتواند متعلق خود را اثبات کند، حجت است؛ مثلاً اگر در صحیح زراره این چنین آمده بود که «نماز جمعه در عصر غیبت واجب است» اگر کسی گفت این حجت است، به این معنا است که روایت صحیح زراره می‌تواند وجوب نماز جمعه را در عصر غیبت اثبات کند. پس این یک وسیله و طریق است برای اثبات متعلق خود.

##### مقدمه دوم:

این است که حجیت به لحاظ ماهیت خود چیست؟ منظور از ماهیت این است که آیا حجیت امری است که طریقت دارد یا موضوعیت؟ ماهیت آن از کدام قسم است؟ اثبات شده که حجیت یکی از احکام وضعی است. این حکم وضعی در هر موردی که تطبیق می‌شود، طریقت در آن لحاظ شده و اصلاً موضوعیت در آن لحاظ نشده است. وقتی می‌گوییم فلان چیز حجت است؛ یعنی طریق و وسیله است، نه اینکه خود آن موضوعیت داشته باشد و اصالتاً مورد توجه باشد. اگر در علم اصول درباره حجیت خبر واحد، حجیت سنت (البته سنت با تسامح است)، حجیت ظواهر، حجیت سیره و غیره بحث می‌شود؛ یعنی آیا طریقت دارند یا ندارند؟ پس به لحاظ ماهوی حجیت یک امر طریقی است و موضوعیت ندارد.

##### مقدمه سوم:

این است که به حسب معمول، هر جا حجیت به این معنا بکار رفت، موطن آن علم اصول است؛ یعنی نباید در جایی غیر از علم اصول، دنبال کلمه حجیت (به معنایی که عرض شد)، بود. جایگاه هر بحثی هم که مربوط به حجیت شد، در علم اصول است و باید در مباحث علم اصول مطرح شود. حالا

## کارکردها و کاربردهای حدیث در علوم مختلف

#### اشاره

حدیث به واسطه اهمیتی که مسلمانان از دیرباز بدان قائل شده‌اند، مورد تأملات بسیاری واقع شده است، این تأملات، رفته رفته مباحثی را پیرامون حدیث برانگیخته است و این مباحث، در گذر زمان در قالب دانش‌هایی کل گرفته و روبه گسترش نهاده است؛ طوری که امروزه با دانش‌های گونه‌گونی روبه رو هستیم که هر یک مؤلفه‌ای از مؤلفه‌های حدیث را به نحو تخصصی مورد کاوش قرار می‌دهد. این دانش‌ها در محافل حوزوی و دانشگاهی جهان اسلام، ذیل عنوان «علوم حدیث» شناخته می‌شوند. کارکرد مهم این علوم، پالایش، پیرایش، اعتبارسنجی و اعتباربخشی به میراث حدیثی است. در این میان طرح این پرسش شایسته خواهد بود که با عنایت به خدماتی که این علوم در خصوص حدیث ارائه می‌کنند، خروجی این خدمات در کجا مورد بهره‌برداری



اینکه آن را بپذیریم یا نپذیریم، یک بحث است. خب خیلی از حجج مطرح می‌شوند که خود شخص اصولی و فقهی که از آن بحث می‌کند، قبول ندارد، اما طرح بحث در آنجا است و باید در آنجا مورد توجه قرار بگیرد. پس موطن و جایگاه حجیت به معنای مصطلح، علم اصول است.

#### مقدمه چهارم:

این است که اگر ما بخواهیم در مورد این تحقیق کنیم که یک حجت کجا و در چه مواردی کارایی دارد و در کجا ندارد، باید به دلیلی که این حجیت را اثبات کرده است، بازگردیم. به تعبیر دیگر ملاکی که بر اساس آن، این حجیت جعل شده است، باید مشخص شود. آن ملاک کجا وجود دارد و کجا وجود ندارد. هر جا که آن ملاک بود، حجیت هم هست و هر جا که آن ملاک نبود، حجیت هم نیست.

#### دلیل عمده حجیت خبر واحد

با توجه به این نکات، وقتی در حوزه حدیث و خبر واحد (که به صورت عام مطرح است و اخبار متواتر به غایت، قلیل هستند و هر وقت حدیث می‌گوییم، غالباً منظور همان خبر واحد است) وارد می‌شویم، می‌بینیم در مباحث اصولی، دلیل عمده را سیره عقلا ذکر کردند. اینکه از دیدگاه اصولی، خبر واحد کجا حجت است و کجا حجت نیست را، می‌توان با توجه به سیره عقلا مشخص کرد. به تعبیر دیگر برای کشف ملاک و معیاری که می‌خواهد وسعت و قلمروی کاربرد خبر واحد را مشخص کند، باید به این اصول و مبنا مراجعه کرد. وقتی وارد حوزه سیره عقلا می‌شویم، می‌بینیم سیره عقلا یک دلیل لیبی است، به این معنا که عملکرد عقلای عالم بدون در نظر گرفتن فرهنگ، قومیت، ملیت و هرگونه مایز دیگری که امروزه مردم را گروه گروه کرده است، یک عملکرد و قدر مشترک در مقام عمل دارند و در مسئله مانند فی، سیره عقلا بر عمل به اخبار آحاد است. این را می‌توان از ساده‌ترین شکل تا مهم‌ترین موارد مثال زد. از همان ابتدای صبح که مردم از خواب بلند می‌شوند تا شب، در تمامی حرکات و سکنات و زندگی خود، این اعتماد و اعتبار به اخبار آحاد را شاهد هستند. پس این سیره یک سیره در مورد خاص نیست، تا ما بتوانیم آن را محدود کنیم. این سیره عام و شامل است، اما آن چیزی که شرع امضاء کرده و پذیرفته است، چیست؟ باید یک مقدار مطالعه کنیم. به عبارت دیگر وقتی که شریعت ظهور کرده و می‌خواهد آموزه‌های خود را منتقل کند، از یک راه‌هایی استفاده می‌کند، ما

این را می‌دانیم و در بحث‌های اصولی گفته شده، شریعت بیان نکرده است که راه‌هایی که عقلا به آن عمل می‌کنند، ممنوع است، الا راهی که من تعیین می‌کنم. بلکه اصل اولیه این است: راه‌هایی که عقلا در نشر آموزه‌های خود عمل می‌کردند، سر جای خود هستند، تا زمانی که شرع خلاف آن را بیان نکرده باشد. عجلاناً یک سیره وجود دارد؛ یعنی یک عملکرد از ناحیه کل عقلا و نه حیثیت تدین و متشرع که زبان ندارد. آنچه که از این عملکرد بدست می‌آید، یک روش است، نه یک ارزش. منظور از روش چیست؟ یعنی آنچه می‌خواهیم از سیره عقلا بدست آوریم، این است که مردم در مقام انتقال مطالب خود و در مقام یادگیری و یاددهی، به اخبار اعتماد و توجه می‌کنند. بدون در نظر گرفتن آنکه موضوع آن چیست و راجع به چه مسئله‌ای است. این روش و این عملکرد را ملاک کار قرار می‌دهند. می‌خواهیم بگوییم این عملکرد در حوزه شریعت هم قابل اجرا است؛ یعنی مردم می‌توانند به همین روش از رسول الله بشنوند و بعد از اینکه شنیدند، به دیگران منتقل کنند تا همین طور منتقل شود. اگر کسی بخواهد ادعا کند «این سیره فقط در خصوص برخی از موضوعات جریان دارد و نه همه موضوعات» نیاز به اثبات دارد. به عبارت دیگر آنچه که در علم اصول از حجیت بر اساس سیره عقلا اثبات شده، حجیتی است که اصلاً قید ندارد که آیا در کلام، فقه یا تفسیر باشد، اینکه در چه موضوعی باشد، مهم نیست، یک روش است؛ یعنی آیا شما در مقام انتقال آموزه‌های خود، با هر موضوعی که داشته باشد، به اخبار اعتماد می‌کنید و مجاز می‌دانید که پیروان شما به اخبار اعتماد پیدا کنند یا خیر؟ بر اساس پذیرش آن روش و طریقه‌ای که بوده و عقلایی هم بوده و شرع نیز آن را پذیرفته است، این چنین ادعا می‌شود که این امر مجاز است و هیچ اشکالی از این جهت وجود ندارد. شما هیچ کتاب اصولی را پیدا نمی‌کنید که تا اینجا، وقتی حجیت خبر واحد را اثبات می‌کند، تفسیر کند که سیره عقلایی اینجا هست یا آنجا نیست و امثال این موارد. حجیتی که مستند به سیره عقلایی است، یک حجیت عام است و تخصیص نخورده، مطلق است، تقید نخورده و شامل است. حالا این خبر در هر جایی که می‌خواهد باشد و مورد استفاده قرار بگیرد. با توجه به این اطلاق حجیت، پس اینکه بگوییم یکجا حجت است و یکجا نیست، تعبیر درستی نیست و با آنچه که در ادله حجیت اثبات شده است و اثبات می‌کند، سازگار نیست.

اما این سؤال همچنان باقی است که آیا شما با اخبار در حوزه‌های مختلف، یکسان برخورد می‌کنید؟

پاسخ منفی است. اما نکته‌ای که در اینجا هست، از ناحیه حجیت نیست، بلکه از ناحیه آن دانش‌ها هستند که آن دانش‌ها باید تکلیف خود را مشخص کنند. در واقع حجیت خبر واحد به صورت مطلق، اصلاً به این یا آن موضوع و امثال آن تخصیص نخورده است، اما مسئله‌ای که وجود دارد، این است که وقتی وارد آن دانش‌ها می‌شویم؛ مثلاً وارد علم کلام می‌شویم، یکی از کارهایی را که متکلم باید انجام بدهد، این است که گزاره‌ها و قوانین گزاره‌هایی که بکار او می‌آید را مشخص کند؛ مثلاً باید بگوید من در اثبات گزاره‌های خود نیاز به یقین دارم یا ظن معتبر هم قبول است یا بگوید مطلق ظن کفایت می‌کند. در واقع این متکلم است که باید تکلیف خود را مشخص کند. بعد نتیجه این می‌شود که اگر متکلم محدوده منابع و آنچه را که می‌تواند برای او کارآمد باشد، مشخص کرد، می‌گوییم با توجه به این کارکردهایی که متکلم برای منابع خود تعریف کرده، خبر واحدی که علم اصول حجیت آن را اثبات کرده است، در اینجا بکار می‌آید یا خیر. البته معنای آن حجیت نیست، مثل این است که اثبات کنیم فردی، انسان خوبی است، اما بگوییم در فلان جا یک مقام با این خصوصیات می‌خواهیم که این شخص آن خصوصیت را ندارد. این امر فرق دارد با اینکه بگوییم او شخص بدی است، او همچنان انسان خوبی است، اما در آنجا بکار نمی‌آید. پس خبر واحد ماهیتاً ظن است، حجیت آن در علم اصول ثابت شده و ظن معتبر شده است. وقتی در علم کلام می‌گوییم شمای متکلم به چه منبعی نیاز دارید؟ می‌گوید در یک سری از موارد به معرفت یقینی نیاز دارم. روشن است که این ظن معتبر است، پس شما نمی‌توانید از آن استفاده کنید. اما اگر در یک جایی گفت که من در اینجا به یقین نیازی ندارم و ظن معتبر هم کفایت می‌کند، خب بکار او می‌آید. در یکجایی حتی ممکن است به این کمتر هم قائل شود، این هیچ اشکالی ندارد. همین طور در علم قرآن و علوم تفسیری، مفسر باید تکلیف خود را مشخص کند. آیا مفسر در تعریف و تفسیر گزاره‌های قرآنی به یقین وجدانی نیاز دارد یا نه، اگر یقین ظنی یا تعبیدی هم باشد، کفایت می‌کند و برای او کارآمد است و می‌تواند از آن‌ها استفاده کند؟ این حرف به کارایی و کارآمدی برمی‌گردد که هر علم در داخل خود نسبت به هر منبع، تعریف کرده است.

لذا ادعای من در اینجا این است که اصلاً اینکه در اینجا حجیت دارد یا ندارد، سخن اشتباهی است. در واقع باید این را مسلم بگیریم که حجیت دارند، اما در این علم چه کاربردی برای حدیث حجت، تعریف



شده و تا چه مقدار است؟ باید این را مورد بررسی قرار دهیم. اگر منظور از این تعبیر، تسامح در تعبیر است و حجیت را همان کاربرد می‌دانند، خب الی ماشاءالله اصطلاح داریم، ولی اگر که غیر از این باشد، خلاف است. بر اساس این مسئله خیلی از حرف‌های بزرگان معنا می‌شود. این حرف از مرحوم علامه طباطبایی مشهور است و در جاهایی این حرف را زده، اگر چه در مواردی، خلاف آن را هم گفته است که «خبیر واحد در حوزه تفسیر حجت نیست و در حوزه فقه حجت است» اگر به همین معنایی که عرض کردیم، باشد، شاید کلام مرحوم علامه هم محل نقد قرار بگیرد. اما مرحوم علامه بر این اعتقاد است که «ما در حوزه تفسیر، نیاز به یقین و علم داریم و آنچه که به عنوان خبر واحد به عنوان یک منبع تفسیری مطرح می‌شود، اگر به این حد نرسید، معتبر است. اما اگر به این حد نرسید، این گونه نیست که به مفسر بگویند فلان خبر ولو صحیح السند، نقل شده است و شما باید بگویید بر اساس آن، معنای این آیه قرآن همین است و لاغیر» لذا ایشان در مقام عمل برای حدیث کاربرد قائل است. ایشان قبل از تفسیر المیزان، کتابی را به نام «البیان» نوشته و در این کتاب تفسیر روایی قرآن را نوشته و فقط روایات را ذکر کرده که ۷ جلد است و به تازگی چاپ شده است. ایشان در تمامی بحث‌ها و مباحث المیزان، بحث روایی را دارد. اگر از کلمات علامه، معنای عدم حجیت خبر به طور مطلق در حوزه تفسیر استنباط شود، ایشان هم در تألیف کتاب البیان و هم در تألیف بخش‌هایی که مربوط به بحث روایی است، کار لغوی انجام داده است. در حالی که می‌بینیم در بحث‌های روایی المیزان، در مواردی روایات را پذیرفته است و در مواردی هم به سند تمسک کرده و آن را رد کرده است. آنچه که در این مجموعه می‌تواند مشکل را حل کند، این است که در هر کدام از این دانش‌ها با توجه به راهکاری که علوم حدیث ارائه می‌کند، برخورد کرد. آن راهکار در این جهت است که کمک کند حدیث همه جانبه نقد و بررسی شود و برای کار کردن در هر یک از این‌ها آماده شود. اما هر دانشمندی باید در رشته مربوط به خود، تکلیف آن را مشخص کند. این گونه نیست که پیشاپیش یک کلمه مبنایی بگوید و از آن بگذرد؛ لذا ما باید در هر یک از این دانش‌ها، یک بحث به عنوان جایگاه حدیث در علم کلام داشته باشیم، البته با ضوابط آن؛ یعنی متکلم بگوید چه حدیثی بکار من می‌آید؟ یعنی اینکه آیا آن حدیث یقین‌آور باشد یا اینکه غیر یقینی هم بکار می‌آید؟ فقیه هم همین طور باید عمل کند، حتی

کسانی که در علم اخلاق کار می‌کنند، باید تکلیف خود را مشخص کنند، تاریخ‌دان هم باید این گونه عمل کند. هر کدام از علومی که به شکلی با حدیث سروکار دارند، باید این کار را انجام دهد. به بیان دیگر باید ضوابط کاربرد حدیث را در حوزه خود مشخص کنند. منشأ هر یک از این علوم در کلمات ائمه وجود دارد. من فقط به آن اشاره می‌کنم؛ مثلاً در حوزه اعتقادات، در کتاب کافی بابی به عنوان دعائم الاسلام هست. در آن باب روایاتی نقل شده که ارکان اسلام را مشخص می‌کند. در چند روایتی که آنجا آمده، این مضمون وجود دارد که راوی از امام می‌پرسد «آن عقایدی که من با آن‌ها مؤمن محسوب می‌شوم و کافر نیستم، چیست و آن عقایدی که اعیاناً در این جهت نیست و جهل به آن‌ها، به من ضرر نمی‌رساند را هم مشخص کنید» این در واقع همان اصول اعتقادی و فروع اعتقادی است؛ یعنی یک سری از امور اعتقادی است، اما ملاک ایمان یا کفر شخص حساب نمی‌شود و در این موارد حتی جهل به آن‌ها هم اشکالی ندارد و اگر شخص با جهالت با آن‌ها برخورد کند، باز مسلمان محسوب می‌شود و به معنای عام مؤمن محسوب می‌شود. در جاهایی که جهالت نسبت به آن به او ضرر نمی‌رساند، طبعاً اگر ظن به آن داشته باشد، به طریق اولی ضرر نمی‌زند، بلکه می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. در سؤال و جواب‌هایی که در حوزه فقه، کلام، تاریخ و غیره با ائمه شده است، ائمه این‌ها را مطرح کردند؛ مثلاً در حوزه فقه گفتند «لا عذر لاحد من موالینا» کسی عذر ندارد که تشکیک کند «فی ما یرنی ان ناصبات» وقتی مقدمه روایت را می‌بینیم، در حوزه‌های فقهی است (که در آن می‌گوید جای تشکیک ندارد). این مسئله تکلیف روایات را به لحاظ اینکه چه میزان لازم است یا لازم نیست که به لحاظ سندی بررسی شوند را مشخص می‌کند. اگر در حوزه اخلاق کسی این چنین مینا داشت که ما در علم اخلاق به دنبال گزاره‌هایی هستیم که ضوابط مختلف ارتباطها و علاقات بین خلق و خوی هر شخصی را با چیزهایی که خلقیات هر کسی است، با آنچه که باید باشد و آنچه که آن‌ها را ایجاد می‌کند و آنچه که این‌ها را از بین می‌برد، برای ما تبیین کند. خب روایتی آمده و این را گفته است، اگر چه به لحاظ سند، سند ندارد. در این جهت، این کارایی را آنجا مشخص کرده است. وقتی این کارایی مشخص شد، عالم اخلاق می‌تواند این استفاده را ببرد. برای فرد اخلاقی مهم نیست که این سند را انتساب بدهد و بگوید امام صادق (ع) این را فرموده است یا اینکه امام آن را فرموده است تا بگوییم بررسی سندی و

انتساب لازم است. از این جهت لزومی ندارد، بلکه برخی از اوقات امری را نشان می‌دهد که این امر قابل تجربه و قابل تعقل و فهم است و آن را به ما منتقل می‌کند، خب ما هم می‌توانیم روی آن فکر کنیم و آن را تجربه کنیم. خیلی از روایات کلامی همین طور است، حتی اگر آن روایت در حوزه توحید و اثبات وجود خدا باشد؛ یعنی توحید خدا را با روایت اثبات کنید؟ نه. برخی از اوقات ما روایاتی داریم که در آن استدلال عقلی می‌شود، فرق نمی‌کند که شما در آنجا بگویید این مطلب را این سینا گفته یا امام صادق (ع) گفته است. لازم نیست بگوییم چون این حدیث است و امام صادق (ع) آن را بیان کرده است، به وحدت وجود خدا قائل هستیم؛ لذا کارکردی که حدیث دارد، به لحاظ ذاتی، اقتضای حضور در همه عرصه‌ها را دارد. دانش‌ها باید قلمرو و محدوده درست کنند و آن‌ها تکلیف خود را با این منبع تعیین کنند؛ لذا نسبت‌هایی که به اشخاصی مثل مرحوم علامه طباطبایی می‌دهند، با اختلاف عبارت‌هایی که ایشان دارد، از یک جهت عباراتی دارد که چرا ما از روایت استفاده نمی‌کنیم. رشید رضا تفسیر المنار را دارد و مرحوم علامه به این تفسیر بسیار توجه دارد، ایشان در برابر رشید رضا که مخالف استفاده از روایات در جاهای مختلف است، می‌ایستد و می‌گوید چرا از روایت استفاده نکنیم؟ از این‌ها حجیت به آن معنا استفاده نمی‌شود؛ یعنی اینکه مفسر در آن مقید است و الزاماً چون در این روایت آمده است، باید بگوید معنای آیه این است، شأن نزول و مفرد آیه این است، این طور نیست. از آن طرف هم به این تعبیر می‌کند که حجیت ندارد و به آن شکل نیست. جمع این‌ها این است که ما در موارد بسیاری، برای حدیث کاربرد و کارکرد داریم، اما شاید کلمه حجیت در آنجا قابل تطبیق نباشد. به بیان دیگر نمی‌خواهیم بگوییم حجیت ندارد، خبر واحد در همه جا حجیت دارد، اما آن خبر واحدی که شما می‌فرمایید ماهیت حجت عوض نشده است، با همه حجیتی که دارد، ماهیت آن همچنان ظن است، گرچه ظن معتبر شده است. چون این ظن معتبر اصالت خود را همچنان دارد، باید این علوم تکلیف خود را نسبت به آن مشخص کنند. با توجه به این نکته، ما در آنجا تقید و تخصیص را قبول نداریم. باید در هر کدام از دانش‌ها، فلسفه آن دانش یا در بخش کلیات آن دانش، تکلیف آن منابع را مشخص کنیم. پس اینکه گفته می‌شود سیره عقلا مخصوص فقه است، اثبات نشده است. چنین چیزی که عقلای عالم به فقه اختصاص دادند و گفتند ما این طور عمل می‌کنیم، حالا می‌توانید بگویید آن‌ها فقه



نمی‌دانند. همان احکام عملی، این‌طور نیست. در نقل و انتقال آموزه‌ها و دیدگاه به اخبار توجه دارند و از اخبار استفاده می‌کنند؛ لذا سؤال این مطلب به لحاظ بنیادی باید عوض شود، ولی وقتی که در حوزه کارکردها می‌آییم، باز بر اساس همین نکته‌ای که عرض کردم، هیچ کدام از این‌ها در کارکردها اطلاقی ندارد؛ یعنی ما در حوزه کلام نمی‌توانیم مطلقاً بگوییم همه اخبار کاربرد دارد یا همه اخبار کاربرد ندارد. در حوزه تفسیر نمی‌توانیم بگوییم همه اخبار کاربرد دارد یا ندارد. در این کاربردها حکم واحد و یکجا هم نمی‌توان داد؛ یعنی باید مأموریت‌ها و کارهایی که حدیث در یک علم می‌تواند داشته باشد، تفصیل داده شود و بعد در هر کدام جداگانه بحث شود؛ مثلاً در حوزه تفسیر، روایات تفسیری ما بیش از یک کاربرد دارند، ما ده نوع روایت تفسیری داریم. گاهی روایت یک مفرد قرآنی را معنا می‌کند، گاهی شأن نزول بیان می‌کند، گاهی تأویل، گاهی مصداق، گاهی ایضاح مفهوم کلی آیه است، گاهی دفع شبهه است. هر کدام از این‌ها باید در دیدگاه من، در جای خود قرار بگیرد و بعد کار خود را انجام دهد. ما در خانه یک انباری داریم و شاید در آن همه چیز پیدا شود، از خیلی چیزها که سالم بود، استفاده می‌کردیم، حالا یک مشکلی پیدا کرده، آن را کنار گذاشتیم تا یک روز بکار بیاید. گاهی آن احادیث مثل آن وسایل هستند، شاید روز اول از من بپرسید که روایت مشکل تفسیر را حل می‌کند؟ نه، و لکن وقتی آن را در جای خود و در کنار اطلاعات مربوط به همان حوزه قرار می‌دهیم، دقیقاً معنای خود را پیدا می‌کند. من این را به نقاشی‌های بچه‌ها تشبیه می‌کنم، در نشریات کودکان یک نقاشی را به شکل نقطه چین درست می‌کنند و بعد به بچه‌ای که اصلاً نقاشی بلد نیست، می‌گویند با مداد این نقطه‌ها را به هم وصل کن تا آن شکل درست شود. خیلی از اوقات ما در استفاده از روایات و کارکردی که از روایات در علوم داریم، همین‌طور است؛ یعنی اگر بتوانیم اصول کلی هر کدام از آن مباحث دانش‌ها را داشته باشیم، در خیلی از اوقات حتی روایت ضعیف‌السد و امثال آن که در علوم مختلف به آن ایراد می‌گیرند، این نقش را ایفا می‌کنند و آن شکل را در اختیار ما قرار می‌دهند.

پس ادعای من این است که اگر از حجیت بحث شود، جای آن در اصول است. حجیت حدیث در اصول، تقید و تخصیص ندارد، اختصاص به یک جای خاص ندارد و عام است. آن چیزی که باید بحث شود، کاربرد و کارکرد حدیث در هر یک از علوم است و وظیفه این امر، به عهده خود آن دانش‌ها است که تکلیف خود را باید مشخص کنند؛

مثلاً مورخ باید تکلیف خود را مشخص کند، آیا من می‌خواهم واقعی که در خارج اتفاق افتاده است را کشف کنم یا واقع کلامی؛ یعنی واقعی که باید باشد؛ برخی از کتاب‌هایی که در حوزه تاریخ نوشته می‌شود، نمی‌خواهند واقع خارجی را کشف کنند، بلکه واقع کلامی است، مثل آقای جعفر مرتضی که می‌خواهد واقع کلامی را کشف کند. با توجه به این نکات، اگر تکلیف خود را مشخص کند، معلوم می‌شود کارکرد حدیث در آنجا چیست و چه نقشی دارد؛ لذا ما به چندین آیین‌نامه و تدوین ضوابط برای کارکرد حدیث نیاز داریم، اما در خود هر علوم و دانش‌ها. این یک بایی است که هر یک از این دانش‌ها باید به این مسئله بپردازند و به آن توجه کنند. این مسئله واجد اهمیت است و باید مورد توجه قرار بگیرد. کاری که دانش‌های مختلف حدیث انجام می‌دهند و نقشی که ایفا می‌کنند، صرفاً زمینه‌سازی، آماده‌سازی و تهیه شرایط برای نوع کارکرد هر کدام از این احادیث در آن حوزه‌ها است؛ مثلاً در برخی از موارد علوم حدیث، حدیث متواتر را معنا می‌کند، شرایط تواتر را بیان می‌کند. چرا؟ برای اینکه اگر خبر یقین‌آور می‌خواهید، اگر در علم کلام به دنبال یقین بودید، بدانید که کدام خبر بکار می‌آید. اگر گفتید خبر موضوع الصدور می‌خواهم و اطمینان به صدور کفایت می‌کند، یقین لازم نیست و ظن هم بکار نمی‌آید، چه زمانی می‌توان این را بدست آورد؟ گاهی هم بررسی سندی و هم بررسی متنی و هم اینکه مجموعه را با شرایط در نظر گرفتن، در ایجاد وثوق و اطمینان یا ایجاد ظن، نقش ایفا می‌کند. با توجه به نقشی که آن ایفا می‌کند، زمینه را فراهم می‌کند تا دانشمند هر یک از این علوم، از آن دانش استفاده کند. اگر این‌گونه بود که اساس آن دانش‌ها بر نقل بود و نه چیز دیگر و این‌ها را منبع نمی‌دانستند و فقط قرار بود آن‌ها را نقل کنند، تابع علوم روایی است. اما اگر قرار نیست که صرفاً نقل کنند، تابع علوم روایی نیستند، بلکه تابع قوانین خودشان هستند. اگر مفسر شأن نزول را برای حوزه تفسیر می‌خواهد، پس شأن نزول را باید ارزیابی کند، اما لازم نیست ارزیابی شأن نزول با اصول روایی باشد، مرسل نباشد، یا تمام روات آن صحیح باشد. بلکه آن چیزی که آنجا بکار می‌آید، این است که صرفاً مفسر می‌گوید نقل بکار من نمی‌آید، بلکه آنچه که من لازم دارم، این است که این روایت کجا و در چه موردی نازل شده است؛ لذا صرفاً نقل کردن نیست و بنابراین تابع قوانین روایی هم نیست. این هم خاصیتی است که این نگاه در مسئله دارد و به نظر من بایی را در علوم باز می‌کند.

### پرسش و پاسخ

**در روشی که شما می‌فرمایید بالاخره حجیت را لحاظ کنیم یا صرف حدیث بودن را؟ از بعضی از مطالب حضرتعالی این‌طور برداشت می‌شود که حتی حجیت هم ملاک نیست، اگر خبر ضعیف با عقل و تجربه من سازگار باشد، می‌توان از آن استفاده کرد.**

مثال‌هایی که زدم نکات مختلفی داشت. گاهی می‌گوید این امور قابل تجربه و حس هستند و برای او اشکالی ندارد که حدیث هم نباشد، اما بحث در این است که این را حجیت بدانیم یا عدم حجیت؟ به تعبیر دیگر این خلأی به اصل حجیت وارد می‌کند یا نه؟ خب ربطی ندارد. در واقع این علم اخلاق است که باید بگوید هر چه مربوط به این موضوع است، به کار من می‌آید. اگر ما متعلم ائمه (ع) هستیم، بر اساس اعتقادات خود به کلام ائمه مراجعه می‌کنیم/مراجعه کردن ما، مراجعه تبعیدی نیست. بله، آن‌ها را در مرحله اول به عنوان یک معلم می‌شناسیم، اما آیا همه چیز باید تبعیدی ثابت شود؟ علم اخلاق باید تکلیف آن را مشخص کند؛ یعنی همین عالم که هم فقیه است و هم اخلاقی، اگر در علم اخلاق وارد شده است، باید با یک ضوابط به آن نگاه کند، اما در علم فقه می‌تواند با ضوابط دیگری با آن برخورد کند. من ملاک ندادم، چون این علوم هستند که باید تکلیف خود را مشخص کنند. من به عنوان یک اصولی، ملاک به شما می‌دهم، اما به لحاظ یک محدث می‌گویم همه جا حجت است. من تکلیف خود را به عنوان محدث و اصولی مشخص کردم، اما در مابقی آن باید از متکلم، فقیه، مفسر و غیره ملاک را پرسید و آن‌ها باید مشخص کنند.

**جعلی‌ترین روایت‌ها هم می‌تواند فایده ایجاد کند و لذا ممکن است ما هیچ روایتی را از دایره حجیت یا احتمال خارج نکنیم.**

کاربرد غیر از فایده است. کاربرد یعنی کارآمدی اصل. فایده مثل این است که شما یک مسیری را می‌روید، سر راه هم یک منظره‌ای را می‌بینید. من میان کاربرد و فایده فرق می‌گذارم. کاربرد، اصل و مورد توجه است. وسیله و ابزار این کار است، ولی فایده چندان مهم نیست. فرمودند که «علم اصول، علمی آلی نسبت به علم فقه است، لذا ظاهراً هرچند اصولیون به حجیت عقلی در سیره عقلا استناد نمودند، اما بحث ناظر به حجیت حدیث در فقه است، نه مطلقاً حجیت» خب معمولاً مطرح می‌شود که اصول همان‌طور که از اسم آن پیدا





است، این گونه است. ولی فلسفه تدوین این علم این گونه است که فقها و کسانی که در این حوزه بودند، دیدند که می‌توان مطالب مختلفی را از جاهای متفاوتی جمع کرد که در حوزه فقه کارآمدی داشته باشد و فلسفه به وجود آمدن این علم شده است. افرادی که تاریخ اصول را مطالعه کردند، می‌دانند که مسائل علم اصول، به لحاظ ماهوی اختراع اصول نیست، بلکه برآمده از بسیاری از علوم و دانش‌ها است. بعضی از بحث‌ها مربوط به مباحث زبانی و لغت‌شناسی و امثال آن است و برخی از موارد آن، مربوط به علوم دیگر است، حتی اصول موجود که مبانی فلسفی و کلامی هم دارد. عجلاناً این طور نیست و از طرف دیگر ولو اینکه علمی را به قصد خدمت‌گزاری به یک دانشی تعبیر کردند، بدین معنا است که محتوا با آن چیزی که بیان می‌کنیم، به یک امر اختصاص دارد؛ در آنجا بحث این است که خبر واحد حجت است یا نه؟ از اول صدر بحث، که یک سؤال مطرح می‌شود تا در نهایت که نتیجه می‌گیرند، حجیت فی‌الجمله، در هیچ جا قید فقه ندارد و هیچ مثالی ندارد. خصوصاً اینکه در سیره عقلا (البته عقل گفتند و عقل با سیره عقلا فرق می‌کند) می‌گویند «سیره عقلا به ما هم عقلا» که من آن را معنا کردم؛ یعنی عقلا بدون در نظر گرفتن هیچ قومیت، ملیت، فرهنگ یا هیچ جهت دیگری که مایز بین آن‌ها باشد، این گونه عمل می‌کنند. البته این هم باید مطالعه شود و خیلی مهم است و آن این است که سیره عقلا یک عملکرد است، عملکرد هم لبی است. وقتی ما آن را می‌خواهیم به زبان بیاوریم و آن را قانون نوشته کنیم (سیره عقلا قانون نانوشته است)، نیاز داریم که در ضمن این عملکردها، آن نکته و محوری را که عقلا این گونه عمل کردند، پیدا کنیم. اگر عقلا به خبر عمل می‌کنند، به خاطر این است که مخبر آن را می‌شناسند یا نه؟ این مسئله در جای خود بحث شده است و ما هم معتقد هستیم که عقلا اصلاً بنا بر تعبد ندارند، چون عقلا بودن آن را حفظ می‌کنیم. با حفظ عاقل بودن آن‌ها، اصلاً توجهی به تعبد ندارند، پس یک امر غیر تعبدی ملاک است. آن امر غیر تعبدی را باید پیدا کرد که آن وثوق عقلایی است که مردم برای خود به وجود می‌آورند. وثوق عقلایی به شکل‌های متفاوتی برای اشخاص پیش می‌آید و منحصر به اینکه راوی ثقه باشد، نیست. البته اگر راوی ثقه باشد، خیلی تأثیر دارد، اما انحصاری نیست و این در جای خود بحث شده است؛ لذا در دانشگاه‌ها، در همه رشته‌های الهیات، علم اصول را می‌خوانند. درست است که اسم آن اصول فقه است اما به لحاظ کارکرد و کارآمدی، اختصاص به مسئله فقه ندارد.

**محدوده حدیث تا ظنیات را هم شامل می‌شود یا نه؟ حداقل حد یقینی دارد.**  
**حدیث بر فرض ثقه، صحیح‌السند و متواتر می‌آید، حدیث ضعیف هم که آمد، آیا حدیث جعلی را هم شامل می‌شود؟**  
 وقتی شما حدیث را معنا می‌کنید، می‌شود «ما یهدی قول، فعل و تقریر معصوم». آیا این یهدی، یهدی واقعی است یا ظاهری؟ در اینجا ظاهری مدنظر است؛ یعنی هر آنچه که به لسان حکایت است. حتی در یک جاهایی لسان حکایت را هم ندارد و شما به آن توجه نمی‌کنید؛ مثلاً یک کتابی مثل کشکول است که کتاب حدیثی نیست. کشکول از یک کسی است که اصلاً لسان حکایت از معصوم را ندارد، حالا آنجا یک چیزی نوشته است، اینکه ما یهدی نیست؛ یعنی حداقل ظاهر حکایت را هم ندارد، اما در منبع حدیثی است که مؤلف این منبع حدیثی این گونه عمل می‌کند و محدث است، ولیکن یک چیزی را نقل کرده و شما می‌فرمایید که آن جعلی است، حق با شماست و هیچ مشکلی ندارد.

**روایاتی که در یک منبعی حدیثی که نویسنده آن این کاره باشد، تمام این‌ها در محدوده بحث شما وارد است.**  
 بله، کاربرد و کارکرد دارد. اما یک متکلم باید بگوید این حدیث جعلی است و اصلاً به کار من نمی‌آید. ولیکن در یک جایی می‌گوید آن حدیث جعلی برای چیست، آن زمان چه اهمیتی بوده که دروغ ببندند تا مشخص کنیم درست آن چه بوده است؟ در این این گونه موارد، شاید کاربرد داشته باشد و بستگی به آن علم دارد که تکلیف آن را مشخص کند.

**در علوم اسلامی منبع می‌تواند غیر از حدیث باشد؟**  
 بله، طبیعتاً قرآن هم است.

**قرآن هم همان حکم را دارد؛ یعنی ما نمی‌توانیم علوم قرآنی را از حدیث جدا کنیم.**

بله، قرآن و حدیث. با عطف به همدیگر که مشکل خاصی ندارد. به تبع باید استنادی داشته باشیم. اما در اسلامی بودن علوم، بحث‌های مفصلی وجود دارد و این مقدمات اول آن است. اما اگر در حوزه‌هایی بحث شد، مثل اینکه آیا فلسفه هم جزء علوم اسلامی هست یا نه، باید بحث‌های مفصلی انجام شود. وقتی فلسفه از یونان وارد شد و فلاسفه مسلمان زحمت زیادی متحمل شدند و برای تطهیر

فلسفه کارهای زیادی انجام دادند، از جمله این آیه شریفه «و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً» یعنی اسم فلسفه را حکمت گذاشتند. در ابتدای خیلی از کتاب‌های فلسفی این آیه را نوشتند، در حالی که هیچ ربطی هم ندارد و اشتباه است. شاید خیلی‌ها تصور کنند حکمتی که در قرآن آمده «و من یوتی الفلسفه فقد اوتی خیراً کثیراً» است. این قدر روی آن تأکید دارند و همه نقل کردند که چنین تصویری هم پیش می‌آید!

**الآن سیره عقلا را پذیرفتیم. الآن حکمت عملی و نظری داریم، حجیت شامل هر دوی این‌ها می‌شود. یک توسعه‌ای در خبر واحد است... شاید بحث کارکردهای حدیثی به نوع نگاه متفاوت برمی‌گردد. خبر در حقیقت یک بخشی از آن علم قطعی است، حالا شاید بگوییم در آنجا زیاد کاربرد ندارد و در بعضی از اصول... یک بخش عمده‌ای هم هست که شامل سیره عقلا هم می‌شود. در بخش سوم که از این سطح پایین‌تر می‌آییم؛ مثلاً در علم کلام یا تفسیر می‌خواهیم از چیزی استفاده کنیم که علم نیست؛ مثلاً سند آن ضعیف است یا حسن است. آیا این موارد طبقه‌بندی مشخصی دارد؟ غیر از موارد نیاز به تطبیق، یک سطح دیگری داریم که می‌توان آن را مشخص کرد. آیا چنین چیزی هست؟ اگر این سطح باشد، در حقیقت استفاده از حدیث که حدیث اهل بیت است و فاقد سیره عقلایی معنا می‌کنند... در حدیث هم همین طور است، معنای آن این نیست که ما در این‌ها به حدیث عمل نکردیم. آیا واقعاً این کارکرد خود حدیث است، به عنوان اینکه حدیث معصومین است یا اینکه به عنوان یک متن تاریخ است؟ متن جعلی هم بکار می‌آید، فضای گفتمان حدیث جعلی را هم نشان می‌دهد، در حقیقت کارکرد دارد، ولی کارکرد حدیث به عنوان اینکه حدیث معصوم است، کارکرد متون آن دوره است.**

سیره و عملکرد عقلا مبتنی بر یک ملاک است. وثوق، نکته عقلایی است، نه یک امر تعبدی. با توجه به این، صحبت شما از یک جهت درست است، پس عقلا به وثوق خود عمل می‌کنند و کاری به علم حدیث ندارند. پاسخ این است که بهر حال به وثوق خود عمل می‌کنند اما این وثوق از کجا



آمده است؟ در این باره چه می‌گویید؟ در واقع شما می‌گویید به این عمل می‌کنند یا به آن عمل می‌کنند. به عبارت دیگر عالم و دانشمند هر رشته‌ای به آنچه که باور دارد، عمل می‌کند. اما اگر ما قرآن و حدیث را می‌گوییم، این‌ها چه نقشی ایفا می‌کنند؟ این وثوق را ایجاد می‌کنند، قطع و یقین ایجاد می‌کنند. اگر بگوییم به آن عمل نکردند، تسامح در تعبیر است. اما واقعاً به آن عمل می‌کنند؛ یعنی از طریق آن به این می‌رسند. در همان موردی که مثلاً اخلاقی است و سند هم ندارد و روی عن الامام صادق (ع) «صله الرحم تزید فی العمر» فرد تحقیق می‌کند که همین طور است و عمل می‌کند. در واقع چه چیزی باعث شده که دنبال این بروید؟ حدیث است و به آن حدیث عمل می‌کند. اگر بخواهیم آن را تجزیه کنیم، باید بگوییم این در چند مرحله است، احتمال ایجاد کرده و بعد تحقیق کرده و نهایتاً آن را درست می‌بیند.

#### استحباب در اینجا می‌آید؟ فرض کنید که اگر همه روایات...

این یک مثال اخلاقی بود. فقیه باید بگوید که در اینجا استحباب صورت می‌گیرد یا نه. شما تکلیف اخلاقی را با اینجا می‌خواهید درهم کنید؟ من بر این اصرار دارم که این‌ها را باید از هم جدا کرد؛ یعنی بعد، یک حساب دیگری مطرح می‌شود که یک روایتی است که راوی مرسل است و این مطلب را گفته و به لحاظ تجربه هم ثابت شده است. این روایت در فقه مطرح شده است، ما بگوییم صله رحم مستحب و اولی است، این ضوابط خود را دارد.

#### لذا در اینجا بر اساس اعتبارات یک حکم اخلاقی را ذکر می‌کند. اگر سند حدیثی ضعیف است و به آن می‌خواهد استناد بدهد، سند پذیرفته نمی‌شود.

بحث بر سر همین مسئله است. شما این را مسلم گرفتید که استناد در دین، همان روش فقهی است. در حالی که ما بر این اصرار داریم که این‌گونه نیست. در واقع اگر ما بخواهیم با یک روش فقهی همه روایات را در حوزه تفسیر، تاریخ، فقه، اخلاق... بحث در همین جا است؛ یعنی این درست نیست. به عبارت دیگر همین روایت، در حوزه اخلاق هم بکار می‌آید، اما صلاحیت فتوای فقهی بر اساس آن وجود ندارد. در این صورت در کجا خلل وارد می‌شود؟

#### به لحاظ فتوایی...

ما یک مشکل در فقه موجود داریم و قائل به حجت و لاجت شدیم و دائماً می‌خواهیم با آن‌ها کار کنیم. یا حجت است یا لاجت. لاجت در هیچ

جا و حجت در همه جا. ما می‌خواهیم با این‌گونه برخورد کردن، مقابله کنیم که حجت و لاجت تابع ملاک هستند. شما بررسی کنید که در اینجا آیا این ملاک هست یا نیست؛ مثلاً در فقه می‌گویید ملاک تبعی است، اگر آن ملاک هست که ایرادی ندارد اما اگر نیست، خوب که نیست. به عبارت دیگر شاید ما با برخی از دیدگاه‌های دیگر مشترک شویم و لکن به لحاظ وارد شدن به مسئله کاملاً متفاوت است، لذا هیچ کلیتی از آن در نمی‌آید. یک روایت می‌تواند در یک علم بکار بیاید، اما در یک علم دیگر بکار نیاید. چرا؟ چون ضابطه این X است و ضابطه آن Y است. ما قرار نیست یک ضابطه داشته باشیم و بگوییم این روایت درست است و در همه جا یکسان است و این روایت در هیچ جا بدر نمی‌خورد، به طور یکسان.

#### ضابطه‌های که شما می‌گویید، آن ضابطه جدید فرق می‌کند؛ مثلاً در احکام نیاز به

استناد ندارد، نیاز به یک سری روایاتی داریم که علم نیست. استناد به معنای اصولی امکان ندارد، ولی با این حال در اخلاق استفاده می‌کنیم. می‌خواهم بگویم اگر این دو سطح بالا را کنار بگذاریم، چه واژگان خاصی می‌توان برای آن پیشنهاد و تعریف کرد؛ مثلاً فرض کنید که در علوم مختلف ما دو سطح دیگر داریم، جدا از حجیت و فقه، مثل زمینه‌شناسی زمان

صدور و تطابق با تحقیقات میدانی همان طور که می‌دانید هیچ لفظ استنادی به این شکل که کارکردها را تعریف کنند، وجود ندارد، ولی در حوزه تفسیر این کار انجام شده است. اما متأسفانه مثلاً ضوابط کارکرد روایات کلامی را در علم کلام مشخص نکردیم. طبیعتاً آن سطح‌ها را هم مشخص نکردیم تا برای آن‌ها عنوان بگذاریم. این کار نیاز به کسانی دارد که اهل آن رشته باشند و همت داشته باشند تا تکلیف را مشخص کنند. این را از محدث یا اصولی نباید بخواهیم، بلکه این تابع همان کارکردها است.

نحوه مواجهه ما با حدیث به این شکل است که یک بار آن را تخصصی بررسی می‌کنیم و یکبار هم به صورت بسامدی که چقدر تکرار شده است. جدا از مسائل تخصصی، آیا اجازه استفاده به گونه دیگری را داریم؟ یعنی بحث تاریخی سند حدیث را کنار بگذاریم و آن را به متخصصین این امر واگذار کنیم. بعضی از احادیث را می‌دانیم که جعلی هستند،

ولی در داخل آن‌ها یک نکاتی وجود دارد که مورد استفاده خیلی از موارد است؛ یعنی می‌توانیم از آن در جاهای مختلف استفاده کنیم، هر چند که می‌دانیم سندیت درستی ندارد یا صحیح نیست. این را باید به چه شکلی حل کنیم؟

با همان قیدی که اول زدید که تخصصی نباشد. من یک معیاری می‌دهم، البته نمی‌خواهم بگویم که فقط همان است، اما خیلی از اوقات بکار می‌آید. در حوزه روایات، شهرت نفی خیلی مؤثر است و برای اینکه اطمینان ایجاد کند، یک مثال می‌زنم. مثلاً من امروز در حضور عزیزان مطالبی را بیان کردم، ۵-۶ نفر آن را نوشتند، اگر فردا یک نفر به من مراجعه کرد و گفت که شما دیروز این را گفتید و فقط آن یک نفر این‌گونه نوشته بود، من می‌توانم هزار تا توجیه بیاورم؛ مثلاً بگویم شما اشتباه نوشتید یا دقت نکردید. اما اگر ۵ نفر گفتند همه ما همین را شنیدیم یا نوشتیم، چه می‌شود؟ در آنجا می‌توانم منکر شوم؟ نمی‌توانم. تصور بفرمایید در مجالس یا در کلمات ائمه، یکی دو نفر یک چیزی گفتند، اما در مجموع تعداد زیادی از راویان همین مطلب را احیاناً از چند امام نقل می‌کنند. در واقع همان ملاکی که می‌گوید نمی‌توان منکر آن ۵ نفر شد، اینجا هم وجود دارد. حتی در برخی از تعبیرات آمده است که اگر می‌بینید یک عبارت تکرار شده است، مطمئن شوید که روایت همین است؛ لذا باید از بسامدی نقل استفاده کرد یا به برخی از معیارهای دیگر مثل اعتماد به مؤلفین و امثال آن توجه کرد. اما در عین حال مهم است که به قدر متیقن‌ها؛ یعنی آنچه که یک روایت دارد، توجه کنید. حالا روی سند آن بحث است، اما پیامبر می‌فرمایند «اگر حدیثی می‌شنوید که پوست بدن شما در برابر آن نرم است و احساس می‌کنید با آن مشکلی ندارید... اما یک حدیثی که مو را بر بدن شما سیخ کند و عجیب باشد...» یعنی واجب نیست که ما به همه این‌ها عمل کنیم، بلکه به آن چیزی که اطمینان داریم، عمل می‌کنیم؛ لذا غیر تخصصی همین مسئله است: اولاً مشهور است و منابع معتبر دارد و احساس می‌کنید که برای شما روان است و با گوشت و پوست خود احساس می‌کنید که این درست است و مشکلی ندارد، البته نه درستی به آن معنا، بلکه مشکل ندارد و لذا مسئله خاصی نیست.

